

Reza.Golshah.com

فصل پنجم

بازگشت به قدرت

در پی تاج‌گذاری رضاشاه، مدرس روحانی نامدار آن روزگار و حامی پرشور قوام در مجلس پنجم، از لورین، وزیرمختار بریتانیا، در تهران خواست تا به شفاعت نزد رضاشاه رود و بازگشت قوام را، که در آستانه‌ی پنجاه‌سالگی عمر خود بود، به ایران میسر سازد. لورین به‌بهانه‌ی عدم دخالت در امور داخلی ایران، با این درخواست مخالفت کرد. چند سال بعد، پس از وساطت فروغی و وثوق‌الدوله، قوام به ایران بازگشت و اجازه یافت در تبعیدی خودخواسته، در املاک لاهیجان زندگی آرامی را سپری کند.^۱

با آغاز جنگ دوم جهانی و پیشروی برق‌آسای نیروهای آلمان در جبهه‌های نبرد، چنین به نظر می‌رسد که سال‌های انتظار قوام در لاهیجان سپری شده و زمانه‌ی بازگشت این سیاستمدار کارکشته به میدان فرارسیده بود. قدرت روزافزون آلمان و موقعیت ممتاز رژیم نازی در ایران، حاکی از این حقیقت بود که هر تحولی برای پایان بخشیدن به حکومت رضاشاه، بدون محاسبه‌ی نقش آن کشور امکان‌ناپذیر خواهد بود. قوام چون شماری از سیاستمداران ایران با چنین محاسبه‌ای آغاز به کار کرد.

از نخستین سال‌های روی کار آمدن نازی‌ها، روابط میان ایران و آلمان رشد قابل ملاحظه‌ای کرده بود و سرمایه‌های بانکی و مؤسسات مالی آن کشور، شریان‌های اقتصادی ایران را به جز نفت در اختیار خود گرفته بودند. آلمان طی این سال‌ها، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در ایران بود و به ویژه در

زمینه‌های صنعتی، تسلیحات، ارتباطات و خدمات عمومی نقش مهمی داشت. کارشناسان و مستشاران آلمانی در مشاغل حساس ساختمان راه آهن، صنایع جنگی، اتومبیل‌سازی، تولید برق و بهره‌برداری از معادن شرکت داشتند. رادیو با مشارکت شرکت تله‌فونکن ساخته شد. هواپیما-سازی در شاه‌آباد آغاز به کار کرد و خط هوایی برلین-تهران-توکیو در اختیار شرکت لوفت‌هانزا قرار گرفت. در همین سال‌ها، صدها کارشناس، مشاور، معلم و استاد آلمانی وارد ایران شدند و در مدارس حرفه‌ای، دانشگاه و وزارتخانه‌های کشور به کار پرداختند.

در تعمیق همین روابط، شماری از کارگزاران سیاست آلمان چون شیراخ، رئیس سازمان جوانان حزب نازی، و دکتر شاخت، رئیس بانک رایش سوم که نامی پرآوازه در مسائل اقتصادی داشت، برای ملاقات با رضاشاه به ایران آمدند. حسن اسفندیاری، رئیس مجلس، به برلین دعوت شد تا با هیتلر، گورینگ و شاخت ملاقات کند. این اقدامات در ارتباطی نزدیک با فعالیت ستون پنجم و شبکه‌ی جاسوسی آن کشور قرار داشت که تبلیغات فاشیستی و نظریه‌ی برتری نژاد آریایی وجه مهمی از آن را تشکیل می‌داد. بهرام شاهرخ در برنامه‌ی فارسی رادیو برلین و سیف آزاد در نشریه‌ی ایران باستان در تهران، که با حمایت مالی مؤسسات آلمانی اداره می‌شد، به تمایلات ناسیونالیستی دامن می‌زدند.

در هماهنگ ساختن همین اقدامات و پیشبرد طرح‌های سری بود که مایر و شولتسه، جاسوسان درجه اول آلمان به ایران آمدند تا در تماس با سران ایل قشقایی و سیاستمداران ایرانی فعالیت کنند. ایران برای آنان مرکزی جهت نفوذ در مناطق نفت‌خیز باکو و جمع‌آوری اطلاعات پیرامون موقعیت شوروی در قفقاز به‌شمار می‌رفت.^۲

به منظور پیشبرد طرح‌های جاسوسی، رئیس دستگاه جاسوسی آلمان در کشورهای اسلامی بارها به ایران سفر کرد و دکتر گورنا، مسئول امور تبلیغاتی آلمان در خاورمیانه، در شمار سیاستمدارانی قرار گرفت که توجه ویژه‌ی

خود را به ایران معطوف ساخته بودند؛ توجهی که از طریق کلوب آلمان‌ها در تهران اعمال می‌شد که «خانه‌ی قهوه‌ای» نام داشت و محل مناسبی برای تماس مأموران گشتاپو و دستگاه ضدجاسوسی آلمان با عوامل خود در ایران بود. شاید همه‌ی این‌ها بهترین بیان خود را در مجتمع وسیعی که قرار بود به سان مرکز نظامی آن کشور و با عنوان برگرفته از نام حزب نازی در «نازی‌آباد» تهران ساخته شود بازیافته باشد.^۳

اقدامات ستون پنجم آلمان در ایران با سفر دریادار کاناریس، رئیس سابق سازمان ضدجاسوسی وزارت دفاع آن کشور، و یک مقام عالی‌رتبه‌ی گشتاپو به تهران در اوت سال ۱۹۴۱، به اوج خود رسید. بنا بر ادعای دولت شوروی، هدف از این سفر که در آستانه‌ی اشغال ایران توسط متفقین صورت گرفته بود، تدارک کودتایی به کمک ارتش بر ضد رضاشاه بود که به خاطر شرایط پیش‌بینی نشده به تأخیر افتاد. مقامات شوروی که توسط دستگاه ضدجاسوسی خود از این ماجرا باخبر شده بودند، مسئله‌ی خطر کودتا را به اطلاع شاه رساندند.

در ژوئیه‌ی ۱۹۴۱، عوامل سری آلمان در مسکو گزارش دادند که شوروی و انگلستان دست به کوشش مشترکی برای اعمال فشار به ایران زده‌اند و به نظر می‌رسد این کوشش که با هدف اخراج اتباع آلمان از ایران آغاز شده، هدف‌های سیاسی گسترده‌ی دیگری را نیز دنبال می‌کند. در همین ارتباط، اسمیرنوف، سفیر شوروی در تهران، طی ملاقاتی با رضاشاه هشدار داده بود که توطئه‌ای برای کشتن او جریان دارد. اسمیرنوف در این ملاقات، آمادگی دولت متبوع خود را برای مقابله با این اقدام اعلام کرد. رضاشاه در پاسخ اعلام داشت دولت ایران بر اوضاع مسلط است و پیشنهاد همکاری شوروی را رد کرد.^۴

بولارد، سفیر انگلیس در ایران، نیز مدتی پیش از این، طی ارسال تلگرافی به وزارت خارجه‌ی آن کشور، به مسئله‌ی امکان بروز کودتایی بر ضد رضاشاه و نقش آلمان در آن پرداخته بود. او نوشت:

«دستگاه‌های تبلیغاتی آلمان کوشش خود را مبنی بر این که نشان دهند دولت انگلستان حامی رژیم سرکوبگر رضاشاه است تشدید کرده‌اند. علاوه بر این، برخی بر این گمانند که آلمان‌ها در صدد تدارک توطئه‌ای (هرچند در مرحله‌ی کنونی ناروشن) برای سرنگون کردن رضاشاه هستند. البته بعید به نظر می‌رسد چنین اقدامی بدون پشتیبانی ارتش که از شاه حمایت می‌کند به نتیجه برسد. با این همه، من توجه وزیر کشور را به این نکته جلب کرده‌ام تا جامعه‌ی آلمانی‌های مقیم تهران زیر نظر گرفته شود و چنین به نظر می‌رسد که وزیر کشور در این زمینه در حال تحقیق باشد. امیدوارم این اعلام خطر در روزهای آینده به اطلاع شاه برسد.»^۵

نظرات اسمیرنوف و محتوای تلگراف بولارد حاوی این نکته‌ی حساس است که شوروی و انگلستان در گرماگرم جنگ، یعنی هنگامی که روابط میان ایران و آلمان در سطح گسترده‌ای جریان داشت، نه تنها تمایلی بر کنار زدن رضاشاه نداشتند، بلکه در صدد بودند توجه او را به احتمال بروز کودتایی نیز جلب کنند. از سوی دیگر، مقابله‌ی اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس با آنچه به روشنی و صراحت در اسناد وزارت خارجه‌ی آلمان بر آن تأکید شده است، حاکی از آن است که مسئله‌ی تدارک کودتایی بر ضد رضاشاه در سطح مقامات بالای آن کشور مورد بحث و گفتگو قرار گرفته بود. همین واقعیت، می‌بایست این حکم کم و بیش پذیرفته شده را پیرامون این که رضاشاه در سال‌های آخر حکومتش عامل رژیم آلمان بوده است، با تردیدی جدی روبه‌رو سازد.

از این نظر، توجه به اسنادی که پیرامون کودتا در آرشیو وزارت خارجه‌ی آلمان و انگلستان وجود دارد، حائز اهمیت است. هرچند که در آنها نکات ناروشنی وجود دارد که اظهار نظری قطعی پیرامون کودتا، برنامه‌ریزی و دامنه‌ی تدارک آن را غیرممکن می‌سازد. در این اسناد روشن نیست که آیا هدف از کودتا اعلام جمهوری بود یا کودتا بازگرداندن قاجاریه را مد نظر داشت؟ یا این که آلمان‌ها، بنا بر محاسبات استراتژیک خود، فقط هدف کنار

گذاشتن رضاشاه و به پادشاهی رساندن فرزندش را که به دوستی با آنان شهرت داشت دنبال می‌کردند؟ در آن اسناد اشاره‌ای به این مسایل وجود ندارد. آنچه مسلم است، آلمان‌ها از چرخش ناگهانی اوضاع به سود متفقین و پایان بی‌طرفی ایران بیمناک بودند. این را می‌دانیم که دستگاه جاسوسی رژیم نازی در ایران، طرح‌های گوناگونی را جهت دست زدن به اقدامات خرابکارانه در نقاط مختلف کشور تدارک دیده بود؛ طرح‌هایی که اختلال در مؤسسات مهم، راه‌آهن، ارتش و ارتباطات را مد نظر داشت و با اشغال ایران از جانب متفقین نیز دنبال شد. در تحقق این اقدامات، تماس و همکاری با شماری از شخصیت‌ها و عناصر متنفذ ایران و نیز سران ایل قشقایی جایگاه ویژه‌ای کسب می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که آلمان برکناری رضاشاه را با امکان عدم مقابله‌ی او با شوروی در صورت حمله‌ی آن کشور به ایران، مد نظر قرار داده بود. تبلیغات برنامه‌ی فارسی رادیو برلین بر ضد رضاشاه که او را به همکاری با انگلستان متهم می‌ساخت، می‌تواند نشانه‌ی چنین سیاستی باشد. این تبلیغات پس از چندی بنا بر اعمال نفوذ گرایشی در مقامات بالای تصمیم‌گیری رژیم نازی که حمله‌ی به رضاشاه را به سود سیاست آن کشور نمی‌دانست، متوقف گردید.

آنچه در میان اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان پیرامون کودتا به قوام مربوط می‌شود، سندی است مبنی بر شرکت او در این اقدام برای برانداختن رضاشاه. این سند که در بیست ماده تنظیم شده است، اشاراتی دقیق به چگونگی کودتا، عوامل مؤثر در آن و ترکیب دولتی دارد که می‌بایست پس از انجام موفقیت‌آمیز این طرح، قدرت را در دست می‌گرفت. نخستین ماده‌ی این سند حاکی از آن است که قوام، دستکم تا شهریور ۱۳۲۲ (اوت ۱۹۴۳)، در تماس دائمی با آلمان‌ها بود. علاوه بر این، او در آغاز سال ۱۹۴۲ با سفارت ژاپن در تهران نیز تماس داشته و پیشنهادهایی به آنان کرده است. سند فوق تأکید می‌کند، بنا بر اطلاعاتی که از چندین منبع تأیید شده، نخستین تماس قوام با آلمان‌ها پیش از حمله‌ی آن کشور به شوروی بوده است.

در این سند از تشکیل کمیته‌ای توسط قوام صحبت می‌شود که در آن، علاوه بر او، تیمسار یزدان‌پناه، تیمسار قدیمی، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، صادق صادق (مستشارالدوله) و حسین علی قره‌گزلو (فتح‌السلطنه) عضویت داشته‌اند. این کمیته با عناصر بانفوذ دیگری نیز در تماس بوده و هدف سرنگون ساختن رضاشاه را با کمک آلمان‌ها دنبال می‌کرده است. کمیته‌ی مزبور در تهران جلسات مخفی داشته و قره‌گزلو را برای تماس با آلمان و دریافت کمک از آن کشور به برلین اعزام کرده است. بنا بر مندرجات این سند، طرح کودتا نیز برنامه‌ریزی شده و از سوی طرفین مورد توافق قرار گرفته است. اما در نتیجه‌ی دخالت‌های اروین اتل، فرستاده‌ی آلمان که نقش سفیر آن کشور در تهران را بر عهده داشت و مدافع حمایت از رضاشاه بود، خنثی می‌شود. دلیل این امر اختلاف میان وزارت خارجه‌ی آلمان و فرماندهی عالی آن کشور گزارش شده است. تا جایی که به دنبال اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، هر اقدامی جهت تحقق این هدف بی‌فایده می‌نماید. بنا بر مندرجات این سند، دولتی که قرار بود پس از کودتا بر سر کار بیاید، از قوام‌السلطنه در مقام نخست‌وزیر، صادق صادق وزیر خارجه، یزدان‌پناه وزیر جنگ، قره‌گزلو وزیر کشور، و قدیمی رئیس ستاد ارتش تشکیل می‌شد. ابراهیم حکیمی مایل به اشغال مقام وزارت نبوده است.^۶

در همین سند اشاره شده است که اگرچه پس از اشغال ایران توسط متفقین طرح کودتا برهم ریخت، اما با پیشروی نیروهای آلمان به سمت قفقاز، مجریان کودتا مجدداً فعالیت‌های خود را برای سازماندهی این اقدام از سر گرفتند. جزئیات این امر در سند وزارت خارجه‌ی انگلستان چنین گزارش شده است:

احمد اکبری، از عوامل آلمان، با پیام ویژه‌ای برای تماس با قوام‌السلطنه عازم ایران می‌شود. از طریق او به کمیته‌ای که مجری طرح کودتا بود اطلاع داده می‌شود که نیروهای آلمان در تابستان ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) به مرز ایران

می‌رسند و این کمیته که در صورت لزوم از کمک‌های مالی رژیم نازی برخوردار خواهد شد، باید در موقع مفتنم قدرت را در دست بگیرد.

اکبری سه بار در لاهیجان با قوام ملاقات می‌کند و نامه‌ای را که از سوی مقامات آلمانی تنظیم شده بود در اختیار وی قرار می‌دهد. قوام در جریان آخرین ملاقات در پاسخ به محتویات آن نامه اعلام می‌کند: «اگر نیروهای آلمان به مرز ایران برسند، او در موقعیتی خواهد بود که بتواند کاری انجام دهد.» بنا بر همین گزارش حسن قره‌گزلو، فرزند فتح‌السلطنه که توسط نیروهای انگلستان در بازداشت به سر می‌برد، به چگونگی تماس با اکبری و فراهم ساختن امکان ملاقات او با قوام اعترافات می‌کند. او می‌نویسد حامل نامه‌ی اکبری برای قوام به لاهیجان بوده است و اضافه می‌کند این اقدام هنگامی صورت گرفت که پیشروی نیروهای آلمان به سمت قفقاز در شهریور ۱۳۲۱ (اوت ۱۹۴۲) با شدت هرچه تمام‌تر ادامه داشت. در این فاصله قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود و همکاری‌اش با آلمان در چنین مقامی صورت می‌گرفت. در این گزارش تأکید شده بود که اکبری در جریان آخرین ملاقات با قوام، از او خواست شرایطی را فراهم آورد تا از بازداشتش توسط متفقین جلوگیری شود. قوام پاسخ داد قادر به چنین کاری نیست، اما به اکبری هشدار داد که ظرف یکی دو روز آینده بازداشت خواهد شد.

پس از مخفی شدن اکبری، قوام تماس با برلین را از طریق برادرش وثوق‌الدوله که در سوئیس به سر می‌برد دنبال کرد. او در آغاز امید داشت وثوق‌الدوله را در مقام سفیر به ترکیه بفرستد. اما شرایط جسمی وثوق‌الدوله که بیمار بود، این امکان را از وی سلب کرد و به همین جهت برای معالجه به ژنو رفت و از همان‌جا با آلمان‌ها تماس گرفت. این برنامه بخشی از طرح گسترده‌تری برای قرار دادن افراد مطمئن در مقامات حساس بود. حبیب‌الله نوبخت، نماینده‌ی مجلس و رهبر حزب کبود، و مایر، جاسوس آلمانی، در این طرح دخالت داشتند. مایر هیچ‌گاه شخصاً با قوام ملاقات نکرد، اما شواهد فراوانی در دست است که قوام و مایر مایل بودند تیمسار

محمدصادق کوپال را، که او نیز در سلطان‌آباد در بازداشت به سر می‌برد، به عنوان آتاشه‌ی نظامی به ترکیه بفرستند.^۷

در خاطرات مورخ‌الدوله سپهر که از همکاران نزدیک قوام نیز پیرامون موضوع طرح شده در سند وزارت خارجه‌ی انگلستان و اقدامات کمیته‌ای برای کسب قدرت در ایران مطالبی عنوان شده است. سپهر می‌نویسد: قوام «قره‌گزلو را محرمانه به برلن فرستاد تا به اولیاء دولت آلمان اطمینان دهد به محض ورود سربازان آلمانی به بادکوبه... در رأس ملیون ایران، قدرت رسمی را به دست خواهد گرفت».^۸

در همین ارتباط، در اسناد منتشرنشده‌ی وزارت خارجه‌ی ایران به سندی برمی‌خوریم که در مرداد ۱۳۱۹ (ژوئن ۱۹۴۰) از سوی قره‌گزلو نوشته شده و حاوی نکات قابل توجهی است. او در تدارک سفرش به برلین، طی نامه‌ای به مقامات وزارت خارجه، با اشاره به بیماری خود و تشخیص پزشکان مبنی بر ضرورت عمل جراحی معده در اروپا، می‌نویسد: «... تذکره [ای] که بنده از پارسال در دست دارم، سه سال از مدت آن باقی است. اگر جنگ نبود، با همین تذکره پس از تحصیل ویزای خروج سفر می‌کردم. اما به واسطه جنگ اروپا و سخت‌گیری‌های خارق‌العاده در سرحدات، برای یک نفر آدم ناخوش خیلی مشکل است. چون سابقه خدمات دولتی بنده که یکی از آنها معاونت وزارت جنگ بود مشمول این [ناخوانا] بود که از طرف دولت تذکره سیاسی مرحمت شود و یا کوریر سیاسی داشته باشید، حاضریم که بدون تقاضای مخارج سفر به عهده بگیرم و چون حالت بنده فوق [ناخوانا] روز به روز بدتر می‌شود، تقاضای توجه به عرایض فوق دارم.» اظهار نظر پیرامون بیماری قره‌گزلو و ضرورتی که او به آن اشاره دارد، نکته‌ای نیست که درستی یا نادرستی آن قابل سنجش باشد. آنچه مسلم است، اگر موفق می‌شد با گذرنامه‌ی سیاسی به خارج سفر کند، علاوه بر تسهیلاتی که خود بر آن اشاره دارد، از بابت دیگری نیز برایش دارای اهمیت بود. داشتن گذرنامه‌ی سیاسی، آن هم هنگام مذاکره با آلمان‌ها در برلین، او را در موقعیتی متفاوت

نسبت به فردی که با گذرنامه‌ی عادی سفر می‌کرد قرار می‌داد. اسناد موجود نشان می‌دهند که وزارت خارجه نامه‌ی قره‌گزلو را، به‌ویژه در خصوص استفاده از او به‌عنوان «کوریر» (پیک سیاسی) مورد بررسی قرار داده و برای تحقیق به شهربانی ارجاع داده بوده است. نتیجه‌ی این بررسی که یک ماه بعد در گزارش محرمانه‌ی مقام مسئول شهربانی پس از تحقیقات آن اداره انعکاس یافته است، حاکی از بی‌اعتمادی به قره‌گزلو و اظهارات او است: «... ایشان کسالتی که محتاج به مسافرت به اروپا باشد ندارد و دارای سوابق خوبی نیستند و به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست ایشان [ناخوانا] پیک سیاسی ما شود. و با اطلاعاتی که اداره کل شهربانی از اعمال و نیات نامبرده دارند، تصور نمی‌رود اساساً گذرنامه برای ایشان صادر کنند. مگر منوط به نظر جناب آقای معاون کل می‌باشد که هر طور دستور می‌فرمایند اقدام شود.»^۹

در این گزارش، نتیجه‌ی نهایی تصمیم وزارت خارجه‌ی ایران در مورد درخواست قره‌گزلو منعکس نیست. آنچه مسلم است، او پیش و پس از آغاز جنگ با مقامات رژیم نازی در برلین دست به مذاکره زده بود. از سوی دیگر، اگر سفر او به آلمان را با مندرجات سند وزارت خارجه‌ی انگلیس و اظهارات مورخ‌الدوله سپهر پیرامون اطمینان بخشیدن قوام به آلمان مقایسه کنیم، به معنای دقیق‌تری از آنچه قوام پیرامون این که «اگر نیروهای آلمان به مرز ایران برسند، او در موقعیتی خواهد بود که بتواند کاری انجام دهد» دست خواهیم یافت؛ معنایی که حاکی از تأیید ادعای سند وزارت خارجه‌ی انگلستان پیرامون کوشش مجدد او برای سازماندهی کودتا پس از پیشروی نیروهای آلمان به سمت قفقاز بوده است.

در صورت موفقیت این اقدام و تصاحب ذخائر نفتی باکو، ضربه‌ای شکننده به منابع تأمین سوخت و آذوقه‌ی ارتش سرخ وارد می‌آمد. نیروهای آلمان قادر می‌شدند با تصرف این مناطق، راه خود را برای پیشروی به سمت ایران و عراق هموار سازند و از این طریق به خلیج فارس راه یابند و ارتباط میان نیروهای متفقین در خاورمیانه و هندوستان را قطع کنند. بی‌هیچ

شبهه‌ای، پیامدهای چنین تحولی تأثیری انکارناپذیر در صحنه‌ی سیاسی ایران و چه‌بسا در سرنوشت جنگ باقی می‌گذاشت.

فعالیت رو به گسترش ستون پنجم آلمان در ایران به دنبال طرح کودتا چرخش تندی یافت. با حمله‌ی آن کشور به شوروی، متفقین خود را با خطری رشدیابنده روبه‌رو می‌دیدند. درخواست اخراج آلمانی‌های مقیم ایران از رضاشاه، پاسخ به این خطر و آغاز مقابله‌ی آشکار با حضور آن کشور در ایران به شمار می‌رفت. عدم پذیرش آن از جانب ایران بحث‌های بی‌پایانی را در عرصه‌ی دیپلماتیک دامن زد؛ بحث‌هایی که بی‌آن که سرانجامی بیابد، در شهریور ۱۳۲۰، بهانه‌ی اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین شد.

یکی از مسائل مهم مورد اختلاف میان ایران و متفقین، تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران بود. دولت ایران این تعداد را ۷۰۰ نفر اعلام می‌کرد. آلمان‌ها از ۱۲۰۰ نفر، که زنان و کودکان را نیز در بر می‌گرفت، صحبت می‌کردند و انگلستان این تعداد را بین ۲ تا ۳ هزار نفر تخمین می‌زد. شوروی دو ماه پیش از اشغال ایران، تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران را ۳ تا ۵ هزار نفر می‌شمارد.

چنین به نظر می‌رسد که این ارقام اغراق آمیز بوده باشد. علاوه بر این، شوروی با دستگاه جاسوسی گسترده‌ای که در ایران داشت، فعالیت آلمان‌ها را کاملاً زیر نظر گرفته بود. بر این اساس، می‌توان گمان کرد، رقمی که شوروی درباره‌ی اتباع آلمانی مقیم ایران بدان استناد می‌کرد، بیش‌تر جنبه‌ی تبلیغاتی داشته بوده باشد تا به کمک آن سیاست خود را توجیه کند. از سوی دیگر، شماری از آلمانی‌ها در ایران گذرنامه‌ی ایرانی داشتند و بنا بر آمار رسمی، ایرانی محسوب می‌شدند. با توجه به این امر، برای شوروی به‌درستی، نه تعداد آلمانی‌های مقیم ایران، بلکه موقعیتی که در مراکز حساس و مهم داشتند معیار سنجش بود. مثلاً، همسر شولتسه، جاسوس آلمانی که برای پیوستن به شوهرش به تبریز آمده بود، مسئول ارسال مختبرات سری به برلین بود. این شغلی بود که اغلب به مردان اختصاص

داشت و زنان، هنگامی که از تعداد کارشناسان آلمانی در ایران صحبت می‌شد، در این محاسبه منظور نمی‌شدند. اگر از این منظر به قضایا بنگریم، آن وقت ادعای شوروی به معنایی توجیه پذیر به نظر می‌آید. آنچه مسلم است، هیچ‌گاه شمار آلمانی‌های مقیم ایران که در جنگ تبلیغاتی نیروهای متخاصم جای ویژه‌ای را کسب کرد و سرانجام بهانه‌ی حمله متفقین به ایران گردید، به درستی روشن نشد.^{۱۰}

از این دیدگاه، اشغال ایران حاصل حمله‌ی مستقیم آلمان به شوروی بود و نه تنها سیاست انگلستان را در منطقه تغییر داد، بلکه بر مجموعه‌ی آن در آسیا نیز تأثیر گذارد. شوروی نیز از رشد قدرت آلمان در همسایگی خود بیمناک بود و در نتیجه از سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) به نیروهای خود در مرزهای ایران دستور آماده‌باش داد. این نخستین بار بود که پس از پایان جنگ داخلی در روسیه، سازماندهی ارتش سرخ در این منطقه آغاز می‌شد.^{۱۱}

مجموعه‌ی این شرایط ایران را در موقعیتی دشوار قرار می‌داد. رضاشاه خود را در چنبره‌ی تناقضاتی چند که بازتاب سرنوشت نامعلوم جنگ و در نتیجه ناتوانی او در یافتن پاسخی صریح و روشن به تهدیدات انگلیس و شوروی یا آلمان بود، گرفتار می‌دید. بولارد و اسمیرنوف با تسلیم یادداشت‌های اعتراض آمیز دول متبوع خود پیرامون حضور اتباع آلمان در ایران، رضاشاه را به اتخاذ تصمیمی جدی در این زمینه فرامی‌خواندند و اتل، سفیر آلمان، هشدار می‌داد که اخراج آلمان‌ها از ایران به عنوان اقدامی «غیردوستانه» تلقی می‌شود و بدون پاسخ نخواهد ماند.^{۱۲}

رضاشاه در مقابل بر بی طرفی خود پای می‌فشرد و و بر ضرورت حضور متخصصان آلمانی در اقتصاد و موسسات تولیدی، علمی و طرح‌های عمرانی ایران تکیه می‌کرد، که حقانیتی غیرقابل انکار داشت. رضاشاه همه‌ی امیدش را معطوف به آن ساخته بود که با گذشت زمان و روشن شدن سمت و سوی جنگ، زمینه‌ی اتخاذ سیاست روشن‌تری را بیابد. اما، گذشت زمان در هیچ زمینه‌ای به سود چنین سیاستی عمل نمی‌کرد.

در آغاز امر، محاسبات سیاستمداران ایرانی پیرامون امکان سقوط شوروی و پیروزی آلمان نشانی از واقع بینی به شمار می رفت و حتی چرچیل و فرمانده نیروهای انگلیس در ایران نیز آن را امکان محتمل می شماردند، با این همه، چنین به نظر می رسد که هنوز در آستانه‌ی اشغال ایران نیز، تهدیدات متفقین حساسیت چندانی بر نمی انگیخت. حتی هنگامی که اتل برای آن که از فشار انگلستان بر ایران بکاهد، پیشنهاد کرد شماری از کارشناسان و اتباع آلمان ایران را ترک کنند، علی منصور، نخست وزیر، با این پیشنهاد مخالفت کرد. به گمان او، چنین اقدام سازمان یافته‌ای، به ویژه اگر به نام دولت آلمان انجام می گرفت، نادرست می بود. منصور می گفت: اگر اتباع آلمان ایران را ترک کنند نه تنها تأثیری بس مخرب در روحیه‌ی مردم ایران باقی می گذارد، بلکه باعث می شود تا دشمنان بهانه‌های تازه تری پیدا کنند و تقاضاهای بیش تری عنوان کنند. او در پاسخ به اتل، مبنی بر این که آیا انگلستان به معنای واقعی سیاست ایران، که جوهر اصلی آن گذراندن وقت بود، پی برده است گفت:

«چنین اتفاقی قابل تصور است. اما او و شاه می دانند چگونه باید با انگلستان صحبت کرد. شاه رشد آتیه سعادت مند ایران را در همکاری نزدیک با آلمان می بیند و هر هفته‌ای که ارتش پیروز مند آلمان به پیشروی خود ادامه دهد، موقعیت دشوار ایران بهتر خواهد شد.» اتل با تکیه بر اظهارات نخست وزیر ایران، طی ارسال تلگرافی به دولت متبوع خود، اعلام کرد که «بر اساس این گفتگو، طرح سازمان یافته‌ی اعزام زنان و کودکان آلمانی از ایران معوق خواهد ماند.» برخی از محققان معتقدند که مقامات ایرانی احساس می کردند متفقین در نظر دارند خواست خود مبنی بر اخراج اتباع آلمان از ایران را، حتی با استفاده از نیروی نظامی تحقق بخشند. اما کسی جرئت نمی یافت این مطلب را با شاه در میان بگذارد.^{۱۳} به این معنا، آنان حقایقی را که تأثیری انکارناپذیر در سرنوشت ایران داشت، از او پنهان داشته بودند. اما با توجه به خصوصیات رضاشاه، این ارزیابی را می بایست با

تردید تلقی کرد. نکته‌ی دیگری که در همین ارتباط عنوان شده است، اصرار آلمان به حفظ اتباع خود در ایران است؛ اصراری که در مواردی با تهدیدات اتل پیرامون عواقب اخراج آنان از ایران همراه بود. همین واقعیت، با توجه به امکان پیروزی آلمان در جنگ، ایران را در موقعیتی قرار می‌داد که تسلیم خواست آن کشور گردد. اما گزارش اتل به وزارت خارجه‌ی آلمان درباره‌ی گفتگوی با نخست‌وزیر ایران و مخالفت منصور با پیشنهاد او پیرامون خارج ساختن زنان و کودکان آلمانی از ایران، تصویر دیگری ارائه می‌دهد که درخور توجه است.^{۱۴} به هر تقدیر، شش روز پس از مخالفت منصور با پیشنهاد اتل پیرامون خارج ساختن زنان و کودکان آلمانی، ایران در اشغال نیروهای متفقین بود.

در پی اشغال ایران، استعفای منصور و تبعید رضاشاه، فعالیت‌های ستون پنجم آلمان، هر چند با محدودیت‌هایی، کماکان ادامه داشت. بررسی اسناد وزارت خارجه‌ی آن کشور نشان می‌دهد که به دنبال روی کار آمدن کابینه‌های فروغی و سهیلی و سپس نخست‌وزیری قوام، کوشش برای سازماندهی کودتا از میان نرفته بود. اسناد وزارت خارجه‌ی آلمان پیرامون کودتا به رهبری قوام و ارزیابی از موقعیت وی و عوامل مؤثر در تدارک و پیشبرد این اقدام، حاوی اطلاعاتی دقیق است؛ اطلاعاتی که با آن چه از جانب بولارد و کارگزاران سیاست انگلیس در ایران در همین زمینه عنوان شده‌اند، گاه در جزئیات آن نیز خوانایی دارد. هرچند که از منظری دیگر می‌توان ویژگی برجسته‌ی این اسناد را در آشفتگی سیاست آلمان نازی در قبال کودتا و مجریان آن و رقابت‌های کارگزاران وزارت خارجه‌ی رایش سوم پیرامون تعیین سیاست در ایران جست‌وجو کرد؛ رقابت‌هایی که در کشمکش‌های بی‌پایان خود ناگفته‌هایی چند را بازگو می‌کنند و راز و رمز مسائل پشت پرده را فاش و آشکار می‌سازند.

اروین اتل، سفیر آلمان در تهران، و شولنبورگ، سفیر آن کشور در

شوروی، کارگزاران این سیاست و بانیان این کشمکش و رقابت بودند. هریک از آنان، با استناد به دستور ریبین تروپ، وزیر خارجه‌ی آلمان، خود را مسئول «مسئله‌ی ایران» می‌دانست و شواهدی را در اثبات این مدعا پیش می‌کشید. همین واقعیت، این گمان را برمی‌انگیزد که در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری دولت آلمان، سیاست روشنی پیرامون «مسئله‌ی ایران» وجود نداشت و یا این سیاست با تغییر و تناقضاتی روزمره روبه‌رو بوده است.

اتل پیرامون سابقه‌ی طرح کودتا و ارزیابی از نقش قوام چنین می‌نویسد: «پس از آغاز جنگ، حسین علی قره‌گزلو با وزارت خارجه تماس گرفت تا پیشنهاداتی را پیرامون همکاری وزارت خارجه با گروهی از ایرانیان که خود را "ملیون" معرفی می‌کردند انجام دهد. آنها برنامه ترور رضاشاه را داشتند. این گروه کمیته‌ای چهل نفری در تهران بود که عناصر ناراضی خانواده‌های ثروتمند و چند تاجر و افسر ناراضی در آن عضویت داشتند. قوام، نخست‌وزیر کنونی ایران نیز جزو این کمیته بود. این گروه هیچ نفوذ سیاسی در ایران نداشت و بیش‌تر اعضاء آن متمایل به انگلستان بودند.» اتل در ارزیابی از موقعیت این کمیته به نکته‌ی قابل‌توجهی پیرامون مخالفت با پیشنهاد قره‌گزلو اشاره می‌کند و آن این که اعزام او را به برلین می‌توان به‌عنوان یک مانور سیاسی گمراه‌کننده‌ی انگلستان برای دخالت در سیاست داخلی ایران ارزیابی کرد؛ اقدامی که چون بهانه‌ای برای حمله‌ی آن کشور به ایران شمرده شده و وزارت خارجه‌ی آلمان با آن به مخالفت برخاسته بود. بنا بر ادعای اتل، با اشغال ایران و روی کار آمدن قوام، انتظار می‌رفت او کوشش کند با دولت آلمان تماس بگیرد. اما چنین اقدامی از جانب قوام صورت نگرفت و اعزام دو جاسوس به ایران برای برقراری تماس بی‌نتیجه ماند. به‌گفته‌ی اتل «حتی از برقراری چنین تماسی نیز نمی‌شد انتظار چندانی داشت. کابینه‌ی قوام، چنان‌چه از ترکیب آن برمی‌آید، هیچ تمایلی به آلمان نداشت و در جهت منافع انگلستان و آمریکا گام برمی‌دارد.»^{۱۵}

اتل افزود، پس از روی کار آمدن کابینه‌ی قوام، قره‌گزلو کوشش‌های خود

را برای تماس با مقامات سیاسی و دستگاه ضدجاسوسی آلمان از سر گرفت و با انتصاب وثوق‌الدوله، برادر قوام، به مقام سفیر ایران در ترکیه، تصمیم گرفت طرح خود را پیش ببرد. اتل و وثوق‌الدوله را یک عامل مدافع انگلستان و فرد نامناسبی برای رابط تماس با قوام می‌دانست. به اعتقاد او، کوشش دستگاه ضدجاسوسی آلمان از طریق وثوق‌الدوله برای آگاهی از کمک‌هایی که قوام می‌توانست در صورت حمله‌ی ارتش آلمان به ایران در اختیار آن کشور قرار دهد، قابل بحث و نادرست بود.^{۱۶}

ارزیابی شولنبورگ، سفیر آلمان در شوروی، که مدعی بود به دستور وزیر خارجه، مسئول «مسئله‌ی ایران» است، از اساس با آنچه اتل در گزارش خود به آن پرداخته بود تفاوت داشت. او با تکیه بر مذاکرات خود با قره‌گزلو اطمینان حاصل کرده بود که وی به نمایندگی گروهی از ملیون ایران که می‌بایست آنان را جدی گرفت، برای تماس با مقامات آلمان به برلین آمده بود. قره‌گزلو پیش از «تجاوز انگلستان» به ایران نیز کوشش کرده بود در تهران با اتل تماس برقرار کند. اما اتل که «دولت منصور را تکیه‌گاه مطمئنی» برای آلمان به شمار می‌آورد، حتی از تماس با او خودداری کرده بود. به گفته‌ی شولنبورگ، به دنبال نخست‌وزیری قوام، وزارت خارجه و دستگاه ضدجاسوسی آلمان دلیلی دوچندان یافتند با قوام، رهبر گروهی که قره‌گزلو نمایندگی آن را برعهده داشت، تماس بگیرند. این اقدام از طریق وثوق‌الدوله که در ژنو به سر می‌برد فراهم شده بود.^{۱۷}

شولنبورگ در گزارش خود به وزارت خارجه با تأکید بر این که مدت ۹ سال در ایران به سر برده و آن کشور را بهتر از اتل که مدتی کوتاه، آن هم به شکلی ناموفق، در آن جا زندگی کرده است می‌شناسد، نظرات اتل را به باد انتقاد گرفت و به تندی نوشت:

«اگر اتل قوام و وثوق را همچنان به دوستی با انگلستان متهم کند، لاطائلات سیاستمداران کوچک و بازار را تکرار می‌کند که گمان می‌کنند به هر دولتمردی می‌بایست مُهر "دوستدار انگلیس" و "دوستدار روس" را زد.

ایران در تمام قرن نوزدهم تا جنگ اول، تنها به این جهت توانست استقلالش را حفظ کند که نسبت به همسایگان نیرومندش، یعنی انگلستان و روسیه، سیاست دائمی موازنه را در پیش گرفت. پیشبرد چنین سیاستی نیاز به وجود دولتمردانی داشت که گروهی از آنها بتوانند با روسیه کنار بیایند و گروهی دیگر اعتماد انگلستان را جلب کنند.

«قوام نخست‌وزیر کنونی ایران را "دوست انگلستان" خواندن نادرست است. او هیچ‌گاه چنین نبوده است. قوام نه جزو "دوستان انگلستان" بود و نه جزو "دوستان روس"، بلکه همواره بی طرف و کاملاً ملی بوده است... قوام امروز نیز مجبور است به انگلستان که تمام ایران را اشغال کرده است امتیازاتی بدهد. اما این امر تغییری در این واقعیت نمی دهد که او در حقیقت ناسیونالیست است و راه‌ها و امکاناتی را دنبال می کند تا مجدداً از شر بیگانگانی که در ایران نفوذ کرده اند رهایی یابد. همین واقعیت که او تاکنون مانع شده است ایران به آلمان اعلام جنگ بدهد، نشان دهنده‌ی آن است که واقعاً می کوشد در مقابل خواسته‌های انگلستان بایستد.»^{۱۸}

مروری بر گزارش‌های اتل و شولنبورگ به وزارت خارجه‌ی آلمان و مقایسه‌ی آن با آنچه در گزارش بولارد و اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان پیرامون نقش قوام منعکس است، حاکی از آن است که کوششی گسترده برای انجام کودتایی در ایران در دست تکوین بوده است؛ هرچند که این کوشش به خاطر دخالت‌های سفیر آلمان در تهران، ناروشنی یا تناقضات حاکم در وزارت خارجه‌ی آن کشور و مقامات بالای تصمیم‌گیری رژیم نازی و سرانجام اشغال ایران توسط متفقین نقش بر آب می شود. کوششی که اگرچه با پیشروی نیروهای آلمان در قفقاز جانی دوباره می گیرد، اما با استحکام مواضع نیروهای متفقین و تعیین سرنوشت جنگ منتفی می گردد. با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، کارگزاران رژیم نازی به هماهنگ ساختن سیاست دوگانه‌ی خود در رویارویی با شرایط جدید پرداختند. دیپلمات‌های آلمان در برلین، مسکو، لندن و آنکارا دست به کار شدند و اتل

در تهران کوشش کرد تا با تکیه بر موازین بین‌المللی، امکان خارج ساختن اتباع آلمانی مقیم ایران را از طریق ترکیه فراهم سازد. از طرف وزارت خارجه‌ی ایران عبدالله انتظام مسئولیت هماهنگ ساختن این کار را بر عهده داشت. هم‌زمان با این اقدام، عوامل ستون پنجم آلمان فعالیت گسترده‌ای را برای ایجاد اختلال در خطوط ارتباطی نیروهای متفقین و سازماندهی «نهضت مقاومت» در برابر اشغالگران آغاز کردند.

در این زمینه، علاوه بر کسانی که پیشتر از آنان به‌عنوان مدافعان همکاری با آلمان یاد شد، به نام منوچهری، تیمسار آریانای بعدی، یا کاشانی، رئیس بانک ملی، و محمدعلی مفرح، بنیانگذار بانک صادرات ایران، برمی‌خوریم. پیرامون چگونگی فعالیت و زمان پیوستن آنان به این حرکت، اطلاع چندانی در دست نیست. اما چنین به نظر می‌رسد که هر سه، هنگام خدمت در دانشکده افسری، در سازماندهی اقداماتی به نفع آلمان شرکت کرده باشند. به‌عنوان نمونه، مفرح همراه با گروهی در آدران، نزدیکی کرج، به تمرین عملیات چریکی پرداخته بود. آلمان‌ها یک دستگاه بی‌سیم که تعداد کمی از آن در ایران وجود داشت، در اختیارش قرار داده بودند. او همچنین در فرار دادن مایر، جاسوس برجسته‌ی آلمانی که در پی اشغال ایران در معرض بازداشت به سر می‌برد، نقش داشته است. مفرح مایر را در حالی که برای مصون ماندن از پیگرد متفقین چادری بر سر داشت، به ایستگاه راه‌آهن تهران برد تا به جنوب بگریزد. او چندی بعد، با آگاهی از طرح آلمان برای ایجاد اختلال و تخریب راه‌ها و خطوط ارتباطی کشور، به همکاری خود با آنان پایان می‌دهد.^{۱۹} همین واقعیت نشانه‌ی آن است که همکاری کسانی چون مفرح با آلمان‌ها، بیش از آن که از تمایلات فاشیستی سرچشمه گرفته باشد، حاصل میهن‌پرستی، مقابله‌ی با اشغال کشور و امید به رهایی ایران از قید وابستگی‌های تاریخی به روس و انگلیس بوده است. آنچه مسلم است، طیف مدافعان آلمان در ایران از گستردگی قابل‌توجهی برخوردار بود که آگاهی از چند و چون آن، نکات ناروشنی از تاریخ ما را آشکار خواهد

ساخت؛ نکاتی که در شکل بخشیدن به زندگی و زمانه‌ی مدیرانی کارآمد و نیک‌نام چون محمدعلی مفرّح، نقشی قابل تأمل ایفا می‌کند.

در خاطرات برنارد شولتسه، عضو برجسته‌ی دستگاه ضدجاسوسی ارتش رژیم نازی، که ظاهراً در مقام معاون سرکنسول آلمان در تبریز خدمت می‌کرد، نکات قابل توجهی پیرامون چگونگی فعالیت جاسوسان آلمان و متحدانشان در ایران وجود دارد. به‌گفته‌ی شولتسه، مایر، هماهنگ‌کننده‌ی اقدامات جاسوسی آلمان در ایران، با سرتیپ فضل‌الله زاهدی، فرماندار نظامی اصفهان، تماس داشت، و زاهدی آمادگی خود را برای دست زدن به عملیات مسلحانه یا آنچه مایر و شولتسه و متحدان ایرانی‌شان «نهضت مقاومت» در برابر اشغالگران بیگانه می‌خواندند، اعلام کرده بود. بر همین اساس، مایر، همسر شولتسه را مخفیانه از راه گوردستان به برلین فرستاد تا این مطلب را به اطلاع مقامات وزارت خارجه‌ی آن کشور برساند. علاوه بر این، بنا بر اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان، زاهدی به جاسوسان آلمان پناه داده بود و برای قشقای‌ها نیز اسلحه می‌فرستاد.

اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان حاکی از آن‌اند که یکی از هدف‌های ستون‌پنجم آلمان، جلوگیری از شرکت ایران در جنگ بود. مایر در تحقق این هدف، به تشکیل کمیته‌ای پنج‌نفری برای اعمال نفوذ در انتخابات مجلس چهاردهم دست زد. او در این کمیته بیش از همه بر آیت‌الله کاشانی و نوبخت نماینده‌ی مجلس و رهبر حزب کبود تکیه داشت. در همین ارتباط، آیت‌الله کاشانی از کمک‌های مالی آلمان برخوردار شد.^{۲۰}

این اقدامات گسترده، سه ماه پس از آغاز نخست‌وزیری قوام، به دنبال بازداشت مایر، طراح عملیات جاسوسی آلمان، و همکاری‌های موسی گاسپاریان در اصفهان با ضربه‌ای جدی روبه‌رو شد. بنا بر اسناد ضبط شده و اعترافات گاسپاریان، قوام از طریق حبیب‌الله نوبخت، نماینده‌ی مجلس، و باقر کاظمی، وزیر کشور، با مایر در تماس بود.

بر پایه‌ی اسناد انگلستان، آنچه در تماس قوام با مایر حائز اهمیت است،

پیغامی است که از طریق او با مقامات آلمان در میان گذاشته شده است. قوام از آلمان‌ها خواسته بود در حمله‌ی خود، تهران را بمباران نکنند. مایر پذیرفتن پیشنهاد او را منوط به آن می‌دانست که ایران تحت هیچ شرایطی وارد جنگ با آلمان نشود و به مقامات انتظامی کشور دستور بدهد به هیچ وجه مانع فعالیت اتباع آلمان و جاسوسان آن کشور نشوند. او همچنین خواستار آن بود تا تمام اتباع متفقین ایران را ترک کنند. در سند وزارت خارجه‌ی انگلستان، به واکنش قوام نسبت به شرایط مایر که می‌بایست نظر دولت متبوع خود را بیان کرده باشد اشاره‌ای نشده است.^{۲۱}

بازداشت شماری دیگر از عوامل آلمان در ایران که افشای اطلاعات بیش‌تری را به دنبال داشت، هر تردیدی پیرامون تماس قوام با عوامل رژیم نازی را به یقین تبدیل می‌کرد؛ یقینی که در یک نکته‌ی اساسی، مبهم و اسرارآمیز به نظر می‌رسید و آن این‌که، با وجود همه‌ی شواهد انکارناپذیر، هنوز برای بازداشت او کافی نبود. هرچه بود از قره‌گزلو و اکبری، نوبخت و آیت‌الله کاشانی و زاهدی و ناصرخان قشقایی بود که ناخواسته، این‌جا و آن‌جا، ردپایی از خود بر جای گذاشته بودند. قوام اما هوشیارتر از آن بود که چنین کند.

بر این اساس، آنچه متفقین از او می‌دانستند، تا آن‌جا که به نقش قطعی‌اش مربوط می‌شد، همه‌چیز بود و هیچ‌چیز نبود. پس چگونگی ارتباط او با آلمان، چه در مزارع چای لاهیجان و چه بر مسند حکومت در تهران، همچنان در هاله‌ای از راز و رمز، گنگ و پنهان باقی ماند. شاید کلید بازگشایی این رمز، در دست اتل، سفیر آلمان، بود که در گرماگرم ترک تهران، اسناد گران‌بهای چندی را در باغ بیلاقی سفارت در پل رومی به آتش سپرده بود. تا متفقین به تهران برسند، دیگر هرچه بود و نبود، خاکستر بود.^{۲۲}

گزارش مقامات انگلیسی حاکی از آن است که قوام در مقام رئیس دولتی که طبق قرارداد با متفقین موظف به همکاری با آنان است، بر ضد آنان فعالیت می‌کند. او اکبری، جاسوس آلمان، را که در معرض بازداشت قرار

داشت متوجه خطر ساخته و به او امکان داده بود خود را مخفی سازد. آنان تأکید می‌کردند، قوام با آن که خاطر نشان می‌ساخت از هیچ کوششی برای بازداشت عوامل آلمان خودداری نخواهد کرد، احتمالاً نوبخت، نماینده‌ی مجلس و رهبر حزب کیود، را نیز در «پناه» حمایت خود گرفته بود.

بنا بر اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان، حتا در خوشبینانه‌ترین حالت، موقعیت قوام را باید در مقام کسی ارزیابی کرد که از فعالیت‌های ستون پنجم آلمان در ایران اطلاع داشته است. در این صورت، اگر چنان‌که همواره خود اعلام کرده در سمت و سوی هدف‌های متفقین قرار داشت، وظیفه داشت آنان را از خطری که از جانب ستون پنجم آلمان متوجه‌شان بود مطلع سازد. از این بابت، او به‌اندازه‌ی کسانی که به‌عنوان عوامل آلمان در سلطان‌آباد زندانی بودند، به‌خاطر همکاری و تبانی با دول محور، گناهکار شمرده می‌شد.^{۲۳}

هرچه بود، بولارد تصمیم گرفت از قوام بخواهد که مجلس را متقاعد سازد تا مصونیت پارلمانی نوبخت را ملغی و امکان بازداشت او را فراهم سازد. علاوه بر این، بولارد در نظر داشت از قوام بخواهد بلافاصله آیت‌الله کاشانی و چندتن دیگر را بازداشت کند. به گمان او، این اقدام وسیله‌ای در دست انگلستان بود تا صمیمیت قوام را پیرامون قولی که درباره‌ی تحویل عوامل آلمان به آن کشور می‌داد، مورد سنجش قرار دهد. بولارد اضافه می‌کرد: «این اقدام ما را در موقعیت قوی‌تری قرار خواهد داد تا اگر قوام به قولش وفا نکرد، خود وارد عمل شویم»^{۲۴} و انگلستان وارد عمل شد. روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱، زاهدی، فرماندار نظامی اصفهان، توسط سربازان انگلیسی بازداشت شد. این اقدام به‌اتهام همکاری او با آلمان صورت می‌گرفت.

انگلستان از همان آغاز نخست‌وزیری قوام به بازداشت شماری از کسانی که عامل آلمان محسوب می‌شدند یا مورد سوءظن بودند دست زده بود. این امر برخورد شدید میان قوام و بولارد را در پی داشت و با واکنش تند مجلس و مطبوعات روبه‌رو شد. انگلستان حق مسلم خود می‌دانست هر مخالفی را

تحت عنوان همکار آلمان بازداشت کند و این با قوانین جزایی ایران خوانایی نداشت، چرا که اغلب دلیل روشنی برای آن ارائه نمی شد.

قوام ضمن اعلام موافقت خود با برخی از بازداشت‌ها، اصرار می‌ورزید که این اقدام می‌بایست طبق قوانین جاری مملکت و توسط دولت ایران انجام شود. بازداشت اتباع ایران توسط ارتشی بیگانه، تحت هر عنوانی که انجام می‌گرفت، به اعتبار دولت صدمه می‌زد. حتی در یفوس، وزیر مختار آمریکا در تهران، و وزارت خارجه‌ی آن کشور نیز در گزارش‌های سری خود اعلام کردند که پیشبرد چنین سیاستی کمکی به انگلستان نمی‌کند و نتیجه‌ای معکوس به بار خواهد آورد.^{۲۵} چنین اقدامی موقعیت دولت قوام را که با بحران غله، احتکار و تورم روبه‌رو بود، بیش از پیش دستخوش مخاطره می‌ساخت.

دیری نپایید که دولت قوام در پی ناآرامی‌های تهران که به «بلوای نان» شهرت یافت سقوط کرد و کوشش مجدد او برای احراز مقام نخست‌وزیری در نتیجه‌ی تبانی دربار و مجلس نقش بر آب شد. بولارد، کارگزار سفارت انگلیس در تهران، و مقامات وزارت خارجه‌ی آن کشور در لندن، هیچ‌کدام، تمایلی به بازگشت او به عرصه‌ی سیاست ایران نداشتند. بولارد به‌صراحت اعلام کرد: «ما مخالف قوام‌السلطنه هستیم» و در جریان گفتگویی با شاه بر این نکته تأکید نهاد که «دولت فخریه انگلستان دیگر او را نامزد مناسبی برای احراز مقام نخست‌وزیری نمی‌داند.» بولارد تماس قوام با آلمان را پشتوانه‌ی حقانیت چنین تصمیمی می‌دانست و می‌گفت: به نظر می‌رسد شوروی نیز او را کنار گذاشته است.^{۲۶}

این بار دیگر صحبت از «بازداشت» قوام در میان بود. اقدامی که تحقق آن، دیپلماسی بریتانیا را در افکار عمومی و در مراجع بین‌المللی با دشواری روبه‌رو می‌ساخت. چنین به نظر می‌رسد که معمای همکاری قوام با آلمان، به معمای دیپلماسی انگلستان در چگونگی مقابله با او تبدیل شده بوده باشد. بولارد تأکید داشت قوام همان اندازه با آلمان کنار آمده که در مورد هر

ایرانی دیگری قابل تصور است. محبوبیت غیرقابل انکار آلمان در ایران و به ویژه سرنوشت ناروشن جنگ، حقانیت مسلم ارتباط با آلمان را توجیه پذیر می ساخت. به اعتقاد او، قوام «نه مدافع آلمان و نه علیه متفقین» بود. توفیق قوام در پنهان نگاه داشتن رابطه اش با آلمان، که پیش و پس از جنگ برقرار بود، از سویی نشان از زیرکی او داشت و از سوی دیگر از فقدان هر نوع اصولی در نزد وی حکایت می کرد. انتخابی که بولارد آن را «یک بازی طبیعی ایرانی»^{۲۷} قلمداد می کرد و قوام آن را ماهرانه پیش برد.

نمونه‌ی دیگر از آنچه بولارد با تفرعن «یک بازی طبیعی ایرانی» می شمارد، درباره‌ی سهیلی که در جریان اشغال ایران مدتی نخست‌وزیر بود نیز صادق است. به نظر بولارد، سهیلی نیز نمی خواست دول محور را از دست بدهد. حال آن که او نه تنها از «عوامل» آلمان شمرده نمی شد، بلکه به دوستی با انگلستان شهرت داشت. در همین زمینه، گزارش جالبی پیرامون او و انتظام در اسناد وزارت خارجه‌ی آلمان وجود دارد:

بنا بر این گزارش، اتل، سفیر آلمان در ایران، دهم ژوئیه‌ی ۱۹۴۲ با عبدالله انتظام که نقش مهمی در خروج آزادانه‌ی اتباع آلمان از ایران داشت، مخفیانه در جزیره‌ی پیرین کیپوی ترکیه تماس می گیرد. اتل می نویسد: انتظام که به بهانه‌ی یک معاینه‌ی پزشکی ویژه از ایران خارج شده است، خود را یک «ناسیونالیست ایرانی شماره‌ده و سیاست خارجی کشورش را غیرقابل تحمل می داند.» او در نظر دارد با تأیید علی سهیلی، نخست‌وزیر ایران، به سوئیس برود تا به عنوان رابط غیررسمی از طرف وزارت خارجه‌ی ایران با آلمان مذاکره کند. انتظام مایل است سهیلی با نظرات اتل آشنا شود و از وی می خواهد مکان امنی را برای ارتباط و انتقال خبر با تهران فراهم سازد.

اتل تردیدی نداشت که انتظام سفیر ایران در آنکارا را در جریان این ملاقات قرار می داد و او نیز سهیلی را مطلع می ساخت. بر این اساس، می توان گمان کرد که سهیلی نیز شاه را در جریان کار قرار داده باشد. اتل

می‌افزاید: «تقریباً مطمئن هستم انتظام با موافقت سهیلی اجازه یافته است به سوئیس برود و به‌عنوان رابط غیررسمی در مذاکره با آلمان فعالیت کند. ما نیز از این امکان برخوردار شده‌ایم که از طریق او، نظر آلمان را به اطلاع سهیلی برسانیم.»^{۲۸}

تصویری که بولارد از رفتار شماری از سیاستمداران ایران ارائه می‌داد، بی‌اساس نبود. اما این رفتار ریشه در تربیت، سنت و تجربه‌ی تاریخی سیاستمدارانی داشت که خود و سرزمین خود را در چنبره‌ی دسیسه‌ها و توطئه‌های قدرت‌های بزرگ گرفتار می‌دیدند؛ واقعیتی که کارگزار سیاست بریتانیا در ایران آن را نمی‌دید یا کتمان می‌کرد. بولارد می‌گفت با روشن شدن سرنوشت جنگ، این امکان وجود دارد که اگر قوام مجدداً بر سر کار بیاید، منافع انگلستان را به‌خوبی در نظر گیرد، زیرا به‌خوبی می‌داند نفع خود او در چیست؛ و اضافه می‌کرد: با این همه، بر پایه‌ی آنچه از او می‌دانیم، نادرست خواهد بود اگر با حمایت از کوشش‌هایش برای احراز مقام نخست‌وزیری به او جایزه بدهیم.^{۲۹}

بر چنین زمینه‌ای، به ویژه هنگامی که ایران در اشغال قرار داشت، تکیه‌ی مجدد قوام بر کرسی نخست‌وزیری این‌بار با مانعی غیر قابل عبور روبه‌رو بود. گویی مقدر چنین بود که سال‌های انتظار او برای تصاحب دوباره‌ی قدرت، بار دیگر در پاریس، ژنو و لاهیجان سپری شوند.

در پی استعفای فروغی که از شهریور تا اسفند ۱۳۲۰ زمام امور مملکت را در دست داشت، خلأ بزرگی ایجاد شده بود. کناره‌گیری فروغی به‌عنوان شخصیتی کاردان، آن هم در دوره‌ای بسیار حساس از اشغال ایران، دشواری تازه‌ای در راه حفظ استقلال و موجودیت کشور به شمار می‌آمد؛ دشواری تازه‌ای که جانشینی مناسب برای او را به ضرورتی فوری بدل می‌ساخت. در همین فاصله، نام قوام بیش از سایر مدعیان قدرت بر سر زبان‌ها بود. رقبای پرآوازه‌اش با دیکتاتوری رضاشاهی گره خورده و آلوده‌ی استبداد بودند؛ و

قوام، مغضوب استبداد، در این عرصه، پرچمی بی‌لکه عرضه می‌کرد. با تبعید رضاشاه، نام آزادی، قانون و کلام مشروطیت بر زبان‌ها بود و این کلام، با فرمان مشروطه، به نام قوام گره خورده بود.

با این همه، او، در ۶۵ سالگی، برای بازگشت به قدرت، خود را با موانعی چند روبه‌رو می‌دید: با محمدرضا شاه، پادشاه جوانبختی که در کمین آزادی، بخت خود را به قیمت تیره‌بختی مردم می‌آزمود؛ با مجلس سیزدهم که فرمایشی و آخرین بازمانده‌ی استبداد شاهی بود؛ و سرانجام با بولارد، کارگزار پرتفرعن سیاست بریتانیا در ایران که تقی‌زاده را بهترین انتخاب برای جانشینی فروغی به‌شمار می‌آورد. سهیلی به‌گمان او حمایت و محبوبیتی نداشت و علاء بر آن بود تا همچنان در مقام ریاست بانک ملی باقی بماند. شگفت آن که او به سیدضیاء نیازی نمی‌دید تا بازگشتش را از فلسطین توجیه‌پذیر سازد. بولارد بر این گمان بود که بیش‌تر ایرانیان او را به فراموشی سپرده‌اند.^{۳۰}

بر چنین زمینه‌ای، علی‌رغم آن که در جریان رأی‌گیری مجلس برای انتخاب جانشین فروغی، قوام رأی بیش‌تری آورد، شاه در اسفند ۱۳۲۰، سهیلی را مأمور تشکیل کابینه ساخت. در آغاز چنین به نظر می‌رسید که شوروی حامی قوام است و این مانعی بر سر راه تشکیل کابینه‌ای به ریاست سهیلی خواهد بود. حال آن که چنین نبود. سفیر شوروی به وزارت خارجه‌ی انگلستان اعلام کرد در مقابل قوام باید از سهیلی حمایت نمود. هرچند که بولارد هنوز از تمایل خود برای نخست‌وزیری تقی‌زاده چشم‌پوشیده و طی تلگرافی، از وزارت خارجه خواسته بود، کوشش مجددی را برای راضی ساختن او به احراز این مقام انجام دهد. اما تقی‌زاده تمایلی به چنین مقامی نداشت و سهیلی به نخست‌وزیری رسید. پنج ماه بعد، دیگر آشکار بود که این انتخاب چاره‌ساز نیست و سفرای انگلستان، شوروی و آمریکا بر آن شدند که چیرگی بر دشواری‌های فزاینده‌ی ایران، تنها با قوام و به همت قوام امکان‌پذیر خواهد بود.^{۳۱}

از این نظر، انتخاب او به مقام نخست‌وزیری امری اجتناب‌ناپذیر به‌شمار

می آمد. ایران در آستانه‌ی فروپاشی بود و تأمین امنیت و چیرگی بر ناآرامی‌هایی که در هر گوشه‌ی آن سرزمین اشغال شده جریان داشت، نیاز به شخصیتی کاردان و توانا در مقام رئیس دولت را دوچندان می کرد. قوام بی گمان چنین شخصیتی بود. بولارد می گفت: او به اندازه‌ی کافی زیرک است که بتواند با مجلس کار کند. اما این به معنای آن است که انگلستان نیز برای کنترل او با دشواری روبه‌رو خواهد بود.^{۳۲}

قوام بر آن بود تا با جلب حمایت متفقین و ایجاد نوعی تعادل میان آنها، بر توطئه‌های مخالفان غلبه کند و شرایط مساعدی را برای پیشبرد برنامه‌های خود فراهم سازد. اما چنین اقدامی در فضای چیره‌ی کشمکش میان متفقین، شاه و مجلس به سادگی میسر نبود. ایجاد آرامش و امنیت، رفع بحران غله و کمبود خواربار و بازداشت عوامل آلمان، دشواری‌های اصلی او در فراهم ساختن فضای اعتماد و اطمینان در افکار عمومی، جلب رضایت خاطر متفقین و خنثی کردن توطئه‌های شاه و مجلس بود. او می‌بایست امنیت را، که پس از سقوط دیکتاتوری دستخوش اغتشاش و بی‌نظمی بود، برقرار سازد، بدون آن که به خودکامگی و استبداد متهم شود. می‌بایست بر گرسنگی و کمیابی ارزاق عمومی چیره شود، بدون آن که چون مانعی در سر راه ارسال آذوقه به شوروی که به غله‌ی ایران نیاز روزافزون داشت به شمار آید، و سرانجام می‌بایست با بازداشت و تحویل عوامل آلمان به انگلستان، تمایل خود را برای درهم شکستن ستون پنجم رژیم نازی در ایران به معرض قضاوت بگذارد، بدون آن که در باور مردم به کرنش و تسلیم در برابر متفقین متهم شود. پیشبرد نبرد در چنین عرصه‌ای خالی از خطر نبود. قوام با قبول مقام نخست‌وزیری در مرداد ۱۳۲۱ دست به چنین چالشی زد.

نخستین اقدام او تشکیل کابینه‌ای قدرتمند از وزرای باتجربه بود که ابراهیم حکیمی و صادق صادق به‌عنوان اعضای مشاور در آن عضویت داشتند. حکیمی و صادق، به پشتوانه‌ی سنت مشروطیت، به کابینه پیوسته بودند و نامشان در شمار همکاران قوام در طرح کودتا بر ضد رضاشاه در

اسناد انگلستان به ثبت رسیده بود. اما ظاهراً انگلستان وجود کابینه‌ای قدرتمند را که بر دشواری‌های روزافزون اشغال ایران پاسخ گوید، بر تصفیه حساب با قوام و مشاوران او و چگونگی همکاری‌شان با آلمان ارجح می‌دانست. مگر نه این که در راه و رسم پرمعنای سیاست، همواره تنها این واقعیت‌ها بودند که شمارش می‌شدند و تجسم خود را در تحقق هدف‌های دور و نزدیک، آن هم به هر قیمتی بازمی‌یافتند؟ کلام پرمعنای چرچیل که امپراتوری بریتانیا نه دوستان و نه دشمنان دائمی، بلکه منافع دائمی دارد، راه و رسم آزموده‌ی دیپلماسی انگلستان و بازتاب چنین انتخابی در ایران به شمار می‌آمد.

دشواری بزرگ قوام از همان آغاز بازگشت به قدرت، رویارویی با مجلس بود. او ایران را در اشغال متفقین و خانه‌ی ملت را در اشغال وکلای فرمانبردار پادشاهی می‌دید که به‌واقع از مشروطیت، جز نام، نشانی بر جای نگذاشته و در تندباد حادثه از مهلکه گریخته بود؛ آن هم مشروطیتی که قوام فرمانش را به خط و ربط خود می‌دانست. از این منظر، غرور و واقع‌گرایی قرابتی خاص می‌یافتند و قوام به‌واقع، مغرور و واقع‌گرا بود. پس در آمیزه‌ای از این دو، مجلس را بر نمی‌تابید و میل بدان داشت تا به اعتبار و اختیار خود حکومت کند. او پاسخ‌گویی به نیازهای فوری مردم را در وجود دولتی فعال و مقتدر جستجو می‌کرد و نقش مجلس را، به‌ویژه در شرایط آشفته‌ای که بر موقعیت سیاسی و اقتصادی ایران حاکم بود، در همکاری و همراهی با دولت می‌دید. مجلس اما با رفتن رضاشاه خود را به هیچ نیرویی پاسخگوی نمی‌دانست. شماری از نمایندگان، فرصت باقی‌مانده از مجلس سیزدهم را معطوف فراهم ساختن زمینه‌ی مساعدی برای تأمین آتیه‌ی خود می‌ساختند و شماری دیگر در انتظار تغییر و تحول در موقعیت سیاسی موجود بودند.

بر چنین زمینه‌ای، آن هم در فقدان وجود احزاب متعهد به برنامه‌ی سیاسی که نمایندگان را موظف به اجرای اصول و قراردادهای پایدار اجتماعی سازد، مذاکرات مجلس کم‌وبیش در مباحثات بی‌پایانی سپری

می شد که طی آن، انتقاد با اتهام، صراحت با ناپایداری و فراکسیون با دسته بندی معادل و مترادف بود.

دیری نپایید که قوام تنها چاره را در انحلال مجلس یافت و سفرای انگلیس و شوروی نیز از این خواست، تحت این عنوان که مجلس با نخست وزیر همکاری نمی کند، پشتیبانی کردند. برای متفقین هیچ چیز به اندازه ی ایجاد امنیت و آرامش و شرایطی که ارسال مهمات و نیازهای جنگی به شوروی از خاک ایران را فراهم سازد، اهمیت نداشت. اما حمایت آنان از انحلال مجلس و انجام انتخابات جدید، از منظر دیگری نیز درخور توجه بود. بولارد می گفت اگر شوروی از آلمان شکست بخورد، این امکان وجود خواهد داشت که مجلس قرارداد سه جانبه ی ایران و متفقین را لغو کند. در چنین موقعیتی مجلس «خطری جدی» به شمار می آمد.^{۳۳}

بولارد با حمایت از طرح انحلال مجلس پیشاپیش به مقابله با چنین خطری می رفت. اما از سوی دیگر، در فقدان حضور مجلس تا انجام انتخابات و بازگشایی مجلس جدید، که خود با موانع قانونی روبه رو بود، اعتبار دولت تا درجه ی معینی دستخوش مخاطره می شد. حضور نیروهای اشغالگر در مملکت و وجود دولتی که عملاً تنها به اعتبار حضور نیروهای نظامی متفقین حکومت می کرد، سخت پرسش برانگیز بود.

بر این اساس، موانع موجود بر سر راه انحلال مجلس، قوام را بر آن داشت تا چاره ی دیگری بیندیشد. او این بار در ۲۶ آبان ۱۳۲۱ طرح کسب اختیارات فوق العاده را که قرار بود برای مدت ۹ ماه جریان داشته باشد پیش کشید. اقدامی که می بایست کارشکنی های مجلس در راه تحقق برنامه های دولت را خنثی کند و انجام اصلاحات ضروری را در مسیر دلخواه قرار دهد. به اعتقاد قوام، مقابله با بحران فزاینده ی کمبود غله، رشد تورم و گرانی ارزاق عمومی که حاصل موقعیت آشفته و نابسامان اقتصادی کشور بود، چنین درخواستی را توجیه پذیر می ساخت. مجلس با این درخواست به مخالفت برخاست. در این میان، دولت قوام که خود را با مجلس روبه رو می دید، با

دشواری تازه‌ای مواجه گشت و آن تقاضای انگلستان برای انتشار اسکناس بود.

از همان آغاز اشغال ایران، نیاز روزافزون متفقین به محصولات تولید شده در کشور، تناسب و تعادل تولید و مصرف داخلی را به هم ریخته و تنگنانهایی جدی پدید آورده بود. تقاضای متفقین به پول در گردش برای خرید کالا، تأمین هزینه‌های موجود و پرداخت مزد به هفتاد هزار کارگر ایرانی که در خدمت گرفته بود رو به افزایش بود. این وضعیت به نوبه‌ی خود بالا رفتن قیمت‌ها را به دنبال داشت و بر تورم دامن می‌زد. از سوی دیگر، محدودیت‌های دوران جنگ مانع از آن بود تا ایران بتواند از ارز خارجی که در اختیار داشت به نحو دلخواه استفاده کند. معاملات خارجی ایران نیز زیر نظر متفقین بود و آنان صدور کالا به ایران را بر اساس نیازمندی‌های خود تأمین می‌کردند.

تردیدی نبود که انگلستان نیز چون دولت و مجلس بر پیامدهای انتشار اسکناس مورد نیاز که در نوروز ۱۳۲۱ به دو میلیارد ریال رسیده بود، آگاهی داشت و می‌دانست این اقدام رشد قیمت کالا و کمبود مایحتاج عمومی را در پی خواهد داشت و با رشد نارضایتی مردم، موقعیت دولت را بیش از پیش دشوار خواهد ساخت. اما چنین به نظر می‌رسید که افزایش هزینه‌های روزافزون انگلستان برای پاسخ‌گویی به نیازهای اشغال ایران و کمک به شوروی، راه دیگری باقی نمی‌گذارد. بنا بر گزارش وزارت خارجه‌ی آمریکا، انگلستان گاه فقط برای دو تا سه روز ریال جهت پرداخت مزد کارگران و هزینه‌های جاری خود در ایران در اختیار داشت.^{۳۴}

دیری نیاید که نیاز روزافزون انگلستان به ریال که در بهار سال ۱۳۲۱ رخ نموده بود، بار دیگر در زمستان همان سال با شدت هرچه بیشتر آشکار گشت و بر بحران ارزی گسترده‌ای که سرانجام به استعفای کاظمی، وزیر دارایی انجامید دامن زد. دامنه‌ی این بحران آن قدر گسترده بود که بولارد امکان اشغال نظامی بانک ملی ایران را برای مقابله با مخالفت مجلس در

انتشار اسکناس محتمل شماره ۳۵؛ اقدامی که بی‌گمان بر دشواری‌های موجود می‌افزود و امکان استعفای دولت را در دستور روز قرار می‌داد.

بحران با عقب‌نشینی مجلس و سپردن اختیارات فوق‌العاده به قوام و نیز تفویض حق انتشار اسکناس به کمیسیون ویژه‌ای که به این منظور فراخوانده شده بود، فروکش کرد. اما مخالفت نمایندگان با خواست انگلستان، موضوع انحلال مجلس را بار دیگر به مسئله‌ی روز بدل ساخت. همه‌ی شواهد نشان از آن داشت که قوام این بار چنین فرصتی را از کف نخواهد داد. پس سفرای متفقین را فراخواند و با صراحت گفت: همکاری با مجلس دیگر ممکن نیست و یکی از ما باید برود. متفقین از قوام پشتیبانی کردند.

نیاز حیاتی متفقین به ریال و سازش‌ناپذیری آنان در درخواست انتشار اسکناس، با همه‌ی دشواری‌هایی که برای اقتصاد ایران در بر داشت، واقعیتی مسلم بود. اگر انگلستان قادر نمی‌شد هزینه‌های جاری خود را در ایران تأمین سازد؛ اگر در ارسال مهمات و نیازهای جنگی به شوروی وقفه‌ای حاصل می‌شد؛ اگر کارگرانی که در خدمت متفقین بودند در نتیجه‌ی عدم دریافت دستمزد، دست از کار می‌کشیدند و خطوط راه‌آهن را با تعطیل روبه‌رو می‌ساختند، سرنوشت جنگ با سرانجامی پرمخاطره روبه‌رو می‌شد. قوام با آگاهی از این واقعیت، هر مقاومتی در برابر خواست انگلستان را بیهوده می‌شمرد و کوشش می‌کرد پذیرش آن را به دریافت غله که ضروری‌ترین نیاز ایران بود گره بزند.

او طی نشستی با سفرای انگلیس، شوروی و وزیرمختار آمریکا که در نیمه‌ی مهرماه ۱۳۲۱ انجام گرفت، این موضوع را به میان کشید و اعلام کرد با طرح لایحه‌ی انتشار اسکناس در مجلس، از نمایندگان خواهد خواست بدان رأی مثبت بدهند، مشروط بر آن که دول انگلیس و آمریکا، کمبود غله‌ی ایران را تا پایان جنگ و یا دست‌کم تا برداشت محصول در سال آینده تضمین کنند.^{۳۶} قوام در شطرنج سیاست، تسلیم به خواست متفقین پیرامون انتشار اسکناس را که در میان مردم از اقبالی برخوردار نبود، با تأمین نان که نیاز